

گسترش اسلام و اروپا: شکل‌گیری یک نظام جهانی

مطالعه تاریخ، از جمله تحلیل گفتمانی، جامعه‌شناسی تاریخی، جنسیت و ... استفاده شده است. دوره زمانی مورد مطالعه

کتاب شامل دورانی است که در برگیرنده قرون ۸ میلادی تا جنگ جهانی اول است. محدوده جغرافیایی مورد مطالعه نیز حوزه‌های ارتباطی بین تمدن‌های مختلف

در طول این دوران را شامل می‌شود. به تعبیری، این کتاب مجموعه‌ای است از نگرش‌های نو درباره موضوعاتی چون صنعتی شدن، تکنولوژی جنگی، جایگاه زنان و تاریخ‌نگاری اسلام. در مقدمه کتاب، اداس به ضرورت توجه بیشتر به مطالعات کلان تاریخی اشاره کرده است. به گفته وی، در

M.. Adas, editor, *Islamic & European Expansion: The Forging of a Global Order*, Philadelphia: Temple University Press, 1993, 379 pages .

این کتاب مجموعه‌ای از مقالات است که به همت مایکل اداس گردآوری و تدوین شده است. در مجموع، این کتاب تلاشی است در جهت بازنویسی تاریخ خاورمیانه و تاریخ اروپا در پرتو یافته‌های جدید تاریخی و شیوه‌های نوین تاریخ‌نگاری. در هریک از فصل‌های کتاب یکی از شیوه‌های جدید

قرن ۱۹ میلادی، با رشد دولت، ملت‌ها، تاریخ نویسی نیز به خدمت بزرگ‌انگاری‌های این دولت - ملت‌های جدید درآمد و خصلت تاریخ نویسی عصر کلاسیک و دوران روشنگری، که نظر به تمدن‌ها، داشت کنار زده شد.

در مقاله اول، تحت عنوان «تاریخ اسلام به عنوان تاریخ جهانی»، ریچارد. ام. ایتون به باورهای خطایی که در مورد اسلام در ذهنیت اروپایی نهادینه شده است اشاره می‌کند. وی به صراحت فواید بکارگیری شیوه‌های تحلیل تاریخی مکتب «آنال» تأکید می‌کند. به نظر وی، در مطالعات اسلامی، اسلام‌شناسان کلاسیک به این سؤال می‌پرداختند که چگونه از متون به تمدن برسند. اما مورخین جدید در پی آنند که چگونه از داده‌ها به جامعه برسند. ایتون، مطالعات تاریخ اسلام را به سه دسته تقسیم می‌کند: اول منظر سنتی، که براساس آن مسلمانان با استفاده از متون عربی به تحلیل پرداخته‌اند. دوم، مورخین اروپایی که با اتکا به همان منابع تحلیل‌های جامعه‌شناختی ارائه کرده‌اند و سوم، مورخینی که جدای از آن منابع به تحلیل

تاریخ اسلام پرداخته‌اند.

به نظر ایتون، مورخان مسلمان عموماً قائل به یک گسست تاریخی بین دوران پیش از اسلام (عصر جاهلیت) و دوران اسلامی هستند. اما مفسران غربی مدرن، که متأثر از مقوله قرن نوزدهمی تکامل اجتماعی هستند، منشأ تاریخ اسلام را به شکل ارگانیک در رابطه با ساختارهای مذهبی - اجتماعی ماقبل آن می‌بینند. تفاوت بین مورخان دسته دوم و سوم این است که دسته دوم خود را محدود به منابع سنتی عرب کرده‌اند اما دسته سوم از منابع غیر عربی نیز استفاده کرده‌اند. در نهایت، ایتون سعی در روشن کردن خطاها و شیوه‌های غلط مورخان در برخورد با دنیای اسلام دارد. وی به مارشال هاجسون به عنوان یکی از پیشگامان مطالعه اصیل تاریخ اسلام اشاره می‌کند. به نظر ایتون نظریه نظام جهانی (World system theory) را می‌توان به نحو شایسته‌ای برای مطالعه تاریخ اسلام بکار گرفت. منتهی، بر خلاف محوریت عنصر اقتصاد در نظریه فوق، بایستی به پیوندهای موجود در سیستم جهانی اسلام، که مبتنی بر فهم مشترک از جهان و جایگاه انسان در آن

است، توجه کرد. تجلی وجود چنین نظامی را می توان در سنت سفرنامه نویسی مشاهده کرد، علی الخصوص در سفرنامه ابن بطوطه. ایتون با اشاره به گستره جغرافیایی سفرهای ابن بطوطه و کثرت وجود نگرش وی به مسائل، معتقد است که وی جهان اسلام زمان خود را همچون یک World system می فهمید. این در حالیست که مورخین اروپایی فقط در این اواخر به چنین امری واقف شده اند. در نتیجه چنین وقوفی، مورخین به بازبینی جدی در درک مفهومی و جغرافیایی خود از تاریخ دست یازیده اند. در نهایت، ایتون، پس از اشاره مختصری به نتایج حاصل از تغییر نگرش مورخین اسلام، به این نکته اشاره می کند که، از نظر تقویمی، تاریخ اسلام پیوند بین جهان مدرن و جهان باستان است. از سوی دیگر، با توجه به خاستگاه جغرافیایی آن، تمدن اسلامی نخستین پل تاریخی بود که کمر بند کشاورزی از جبل الطارق تا چین را به هم متصل کرد. ایتون می افزاید، مورخین تا بدین حد اهمیت تاریخی اسلام را درک کرده اند، اما همچنان راه درازی در پیش است.

در مقاله دوم، تحت عنوان «جنسیت و تاریخ اسلام»، جویدیت تاکر به نقد سیماپردازی کلیشه ای از زن مسلمان توسط مورخین اروپایی می پردازد. وی در بررسی خود از تاریخ اسلام به این نتیجه می رسد که آنچه توسط جهانگردان و مورخان تصویر شده است غالباً وضعیت حاصل از استحاله تعالیم اسلامی در ساختار حکومتی خلفای عباسی بوده است و نه تعالیم مثبت اسلام در مورد زنان. تاکر در مورد نقش استعمار غرب و اقتصاد مدرن بر وضعیت زنان در جوامع اسلامی ارزیابی مثبتی ندارد. به نظر وی، تجاری شدن کشاورزی در این جوامع عمدتاً به حاشیه ای شدن نقش زنان در اقتصاد محلی ختم شده است. نویسندگان به دیدگاههای سه زن اروپایی که از نزدیک با وضعیت زنان در ترکیه، مصر و فلسطین آشنایی کسب کرده بودند اشاره می کند. ماری. و. مونت، لوسی. دی. گوردون و الیزا راجر هریک به نحوی به برتری کیفی زندگی زنان در جوامع فوق الذکر نسبت به زنان در انگلستان آن زمان اذعان می کنند. به گفته تاکر، در قرن نوزده میلادی، در کشورهای اسلامی، مصلحان مذکر، محافظه کاران و

نویسندگان زن، که همگی در پی یافتن معنای واقعی اسلام بودند، موضوع جنسیت را با گفتمان مذهبی پیوند زدند.

در مقاله سوم، با عنوان «نظام جهانی در قرن سیزدهم»، ژانت لیمپن ابولو قد، از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به بررسی نظم جهانی در قرن ۱۳ میلادی پرداخته است. وی بر خلاف دیدگاه رایج، معتقد است که ظهور و رشد اروپای مدرن به طور جدی حاصل بهره‌گیری تمدنی اروپا از دیگر فرهنگها و تمدنهای پیشرفته‌تر بوده است. به تعبیری، از نظر وی، دهکده جهانی پدیده جدیدی نیست و می‌توان در قرن سیزده میلادی مصداق دقیقی برای آن یافت. نویسنده معتقد است که عموم محققین اروپایی، که دید کلان نسبت به تاریخ دنیای مدرن داشته‌اند، مطالعات خود را از قرن ۱۴ میلادی شروع می‌کنند، یعنی در زمانی که نظام جهانی ما قبل آن از هم پاشیده بود. به نظر وی، قبل از غلبه یافتن اروپا بر جهان، نظام پیچیده‌ای مشتمل بر مبادلات اقتصادی و فرهنگی وجود داشت که از غرب اروپا تا چین را دربر می‌گرفت. بر همین اساس، در بعد نظری، به قول نویسنده، هیچ

ضرورت تاریخی برای تغییر وضعیت به نفع غرب و در جهت حاشیه‌ای شدن مناطق شرقی در نظام جهانی مدرن وجود نداشت.

بنابراین، دو سؤال اساسی مطرح است:

اول اینکه چرا نظام جهانی قرن سیزدهم دوام نیافت و رشد نکرد؟ دوم اینکه، چرا غرب در زمانی که می‌دانیم ظهور کرد؟ در پاسخ به سؤال اول، نویسنده به نقش طاعون در فروپاشی نظام جهانی قرن سیزدهم اشاره می‌کند. به گفته وی، طاعون برای اولین بار در سالهای اولیه قرن چهارده در منطقه‌ای نزدیک هیمالیا در میان سربازان مغولی شیوع پیدا کرد. این بیماری به سرعت در مسیر تبادلات تجاری گسترش یافت، در نتیجه بسیاری از مراکز و ایستگاههای تجاری دچار صدمات فراوانی شدند. از نتایج سیاسی بسیار با اهمیت شیوع طاعون تغییرات سیاسی بود که در چین در نتیجه شیوع این بیماری بین نیروهای نظامی حامی سلسله یوان ایجاد شد. با تضعیف نظام سیاسی در چین، نیروی دریایی عظیم چین از هم پاشید و در نتیجه، خلاء قدرت بسیار قابل توجهی در اقیانوس هند بوجود آمد. این وضعیت به نوبه خود امکان تثبیت حضور

اروپاییان تازه وارد به این مناطق را بوجود آورد.

در پاسخ به سؤال دوم، لیپمن ابولو قد، بر خلاف نظریات کارل مارکس و ماکس وبر، معتقد نیست که ابداع غربی نوع خاصی از سرمایه داری در غرب باعث ایجاد استیلا ی اروپا از قرن ۱۶ میلادی به بعد بوده است. وجود تنوع بسیار در فرهنگهای فعال در قرن ۱۳ و وجود نظامهای اقتصادی متنوع در این زمان در کنار هم، که از نظامهای «نزدیک» به سرمایه داری خصوصی تا نظامهای «نزدیک» به تولید دولتی را در برمی گرفت، به تنهایی گویای این واقعیت است که هیچ سازمان تولیدی خاص و هیچ مجموعه ای از باورهای مذهبی خاصی برای موفقیت در قرن ۱۳ وجود نداشته است. این حقیقت که غرب در قرن ۱۶ «موفق» شد، در حالی که نظام پیشین منحل شد نمی تواند دلیل کافی باشد برای اینکه «تنها» نهادها و فرهنگ غرب «می توانستند موفق شوند».

در مقاله چهارم، تحت عنوان «عصر امپراطوری های اسلحه آتشین»، ۱۸۰۰-۱۴۵۰، ویلیام. ام. مک نیل به بررسی دورانی می پردازد که اروپاییان در حال

رسیدن به برتری در جهان هستند، یعنی بین سالهای ۱۴۵۰ تا ۱۸۰۰ میلادی. در این میان، نقش تکنولوژی جنگی کانون توجه نویسندگان است. به نظر نویسنده خاستگاه اسلحه آتشین در سال هزار پس از میلاد در چین بود و توسط مغولها به اروپا آورده شد، اما، اروپاییان که دسترسی بیشتری به فلزات داشتند با سرعت و وسعت بیشتری به ساختن اسلحه های جدید مبادرت ورزیدند. درباره تأثیرات عمده اسلحه سبک آتشین نویسندگان به از بین رفتن امکان تمرکز قدرت انحصاری در اروپا و برتری نهایی اروپاییان در جدال با دنیای غیر اروپا اشاره می کند.

در مورد ارتباط بین قدرتهای اسلامی با اسلحه آتشین، نویسندگان به دولت عثمانی، صفویه و بابر در هند اشاره می کند. عثمانیان به دو دلیل در جدال با اروپا در این دوران شکست خوردند. یکی به دلیل اینکه ساختار داخلی نیروی نظامی آنها در قرن ۱۶ دچار تزلزل شده بود، به خصوص به علت دسته بندیهای درونی دربار. دوم اینکه عثمانیان مانند اروپاییان در صدد پیشبرد تکنولوژی موجود نبودند. در هند نیز، از یکسو تشنجهای درونی و از سوی دیگر

استفاده انگلیس‌ها از نیروی دریایی در ایجاد سلطه خود بر سواحل هند باعث سلطه نهایی انگلیسی‌ها با استفاده از ابزار جنگی جدید بود.

در ایران، علی‌رغم تلاش‌های شاه عباس در مشروعیت بخشیدن به استفاده از اسلحه‌های جدید، که علی‌رغم مخالفت‌های مذهبی - اجتماعی صورت گرفت، دیگر پادشاهان صفویه به علت ضعف درونی قادر به استفاده بهینه از تکنولوژی جدید نبودند. در چین، علی‌رغم اینکه دانش مربوط به اسلحه آتشین وجود داشت، اما بنا به ضرورت‌های نظامی خاص سرزمین چین توجه‌ای به پیشبرد استفاده عملی از اسلحه آتشین نشد. ژاپن نیز به دلایل درونی تجربه‌ای مشابه چین داشت.

نتیجه نهایی اینکه، شکی نیست که تکنولوژی جدید جنگی در سیر تحولات سیاسی کشور‌های مختلف موثر بوده است، منتهی امکان تأثیر گذاری آن منوط به عوامل و شرایط اجتماعی - سیاسی کشور‌های مختلف بوده است.

در مقاله پنجم، با عنوان «سفر‌های کلمب»، مبادلات کلمب و مورخان آن، آلفرد

کرازبی به بحث در مورد تفاسیر ارائه شده در مورد سفر کریستوفر کلمب به «دنیای جدید» پرداخته است. از نظر وی تفاسیر رایج، که میراث مورخین سنتی روایتی هستند، تصویری غیر واقعی از دنیای جدید ارائه می‌دهند. بیشتر این مفسران روایات خوش را حول «انسان سفیدکبیر» تدوین می‌کردند. نویسنده در میان تفاسیر جدید به مکتب «آنال» اشاره می‌کند. در این گونه تفاسیر، عطف توجه محقق به تاریخ جهانی است. به عقیده کرازبی، امتیاز بارز اروپاییان بر ساکنان بومی قاره آمریکا گیاهان، حیوانات، و اسلحه‌های آنها نبود، بلکه بیماری‌های آنها بود. از نظر نویسنده، مفسران سنتی نسبت به آثار جغرافیایی، بیولوژیک و دموگرافیک (جمعیتی) سفر کلمب بی‌توجه بوده‌اند، درحالی‌که برای فهم درست آثار و نتایج این سفرها بایستی به چنین عواملی توجه کرد.

لویس تیلی، در مقاله‌ای تحت عنوان «صنعتی شدن و نابرابری جنسیتی»، به نشان دادن رابطه بین وضع زنان و روند صنعتی شدن در جوامع مختلف می‌پردازد. قلمرو جغرافیایی مورد مطالعه تیلی شامل

کشور های اروپایی، آمریکا، ژاپن و چین می شود. این مقاله هم نمونه ای از تحقیقات فمینیستی است و هم نمونه ای از بررسیهای

جدید در جامعه شناسی تاریخی. سؤال اصلی مطرح شده در این مقاله این است که « تا چه

حدی صنعتی شدن به کاهش نابرابری جنسیتی کمک کرده است؟ » در پاسخ به این

سؤال نویسنده ابتدا به وجود محدودیت موجود برای مطالعه و تحقیق در این زمینه

اشاره می کند و سعی در دستیابی به نتایج اولیه دارد. وی پس از تعریف جنسیت

(gender) به عنوان سامان اجتماعی روابط بین جنسیتها به بررسی این رابطه در

حوزه های اجتماعی و سیاسی، در سطح دولت - ملتها، در قالب دوره های تاریخی

خاص و بر اساس طبقه، جنسیت و بعضاً نژاد پرداخته است. تیلی پس از بررسی تطبیقی

رابطه نابرابری جنسیتی و صنعتی شدن به نتایج زیر دست می یابد:

۱- در بیشتر موارد مورد مطالعه، مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی در

مراحل اولیه گسترش شهر نشینی و صنعتی شدن کاهش یافته است.

۲- سیاست دولتی در سازماندهی

دولت، در تقسیم کار در اقتصاد کلان و همچنین در روابط درون - خانواری مؤثر بوده است.

۳- دولتهای اقتدار گرای آلمان و ژاپن مانع از تغییر ترکیب جنسیتی شدند.

۴- در میان عوامل جمعیتی، کاهش باروری، در غرب و ژاپن، کاهش تفاوت در

میزان مرگ و میر در بعضی از گروههای سنی زنان باعث شد که زنان امکان توسعه

توانمندیهای خویش از طریق کار و تحصیل را بدست آورند.

در مقاله بعدی، با عنوان « تفسیر انقلاب صنعتی»، استرنز به معرفی

تفاسیر جدیدی که در مورد فرآیند صنعتی شدن ارائه شده است می پردازد. به نظر

نویسنده، انقلاب صنعتی توجه را به فرآیندهای تغییر در سطح گسترده ای از

نهادهای رفتارها جلب می کند. تأثیر اجتماعی انقلاب صنعتی فقط به کارگران

محدود نمی شود. نه تنها کسانی که به سیستم تولید صنعتی جدید وارد شدند تغییر

را تجربه کردند، بلکه هر نوع فعالیت تولیدی، حتی در روستاها، شدیداً از این تحولات متأثر

شدند. اکنون، در تحلیل هایی که ارائه

می‌شود، عواملی چون جمعیت، توسعه استثماری اروپا و نقش دولت مهمتر از قبل در نظر گرفته می‌شوند. در این میان

مهمترین عاملی که در ارزش گذاری عوامل تغییر کرده است زمینه‌های انقلاب صنعتی است. در این ارتباط، نظریه شبه صنعتی شدن، به پیروی از چارلز تیلی، بحث دو تغییر بزرگ را به عنوان زمینه انقلاب صنعتی مطرح می‌کند. طبق این نظریه، قبل از انقلاب صنعتی، در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و روابط اقتصادی در سطوح وسیع و بطور عمیقی تغییر ایجاد شده بود. این دو تغییر بزرگ یکی تجاری شدن و دیگری شکل‌گیری دولت-ملت بود.

نویسنده از منظر جهانی دو بعد را در فرآیند صنعتی شدن در نظر دارد؛ یکی تأثیر انقلاب صنعتی در توسعه قدرت جهانی کشورهای صنعتی، دوم پیامدهای الگوهای صنعتی شدن. وی همچنین به فرآیند صنعتی شدن در آمریکا، چین، روسیه و ژاپن اشاراتی دارد و به مقایسه ویژگی‌های فرآیند صنعتی شدن در روسیه و ژاپن می‌پردازد. وی وجوه مشترک این دو رادر نقش با اهمیت دولت در فرآیند صنعتی شدن بر می‌شمارد.

از نظر وی، تفاوت عمده بین این دو در انقلاب بلشویکی، از یکسو، و پویایی صادرات بزرگ ژاپن، از سوی دیگر، است.

مایکل اداس در آخرین مقاله با عنوان امپریالیسم «برین» و تاریخ «نوین»، به دو نوع تاریخ‌نویسی امپریالیسم اشاره می‌کند، یکی روش سنتی که به انگیزه‌ها پرداخته است و دیگری روش نوین که به اثرات می‌پردازد. در روشن نوین به تأثیر امپریالیسم بر گروه‌ها و محیط‌های استعمار شده پرداخته می‌شود و نه به صورت سود و زیان طبقات سرمایه‌دار در کشورهای امپریالیستی. وی دهه هفتاد میلادی را آغاز دوره تاریخ‌نویسی «نوین» می‌داند و به تأثیر تحولات سیاسی-اجتماعی چون جنگ ویتنام و تبعات آن بر تاریخ‌نویسی اشاره می‌کند. نویسنده، همچنین به نقش موثر متفکران جهان‌سومی در این فرآیند و به تأثیر شیوه‌های تحقیقاتی جدید همچون تحلیل متون مکتب‌واسازی (Deconstruction)، مردم‌شناسی پیر بوردو و تاریخ اجتماعی میشل فوکو در شکل‌گیری تاریخ‌نویسی «نوین» اشاره می‌کند. نویسنده نظریه‌هایی چون «نظریه نظام جهانی»، مکتب‌وابستگی و مکتب مدرنیزاسیون را

مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است که این نظریات و مکاتب علی‌رغم تفاوت‌هایی که دارند در داشتن یک عیب، یعنی روش غرب محوری، با یکدیگر اشتراک دارند.

در نقد «نظریه نظام جهانی»، اداس بی‌بها انگاشتن مقاومت در مقابل فرآیند سلطه غرب توسط والرشتاین را عیب عمده این نظریه بر می‌شمارد. وی همچنین، بی‌توجهی والرشتاین به امکان وجود نظام‌های جایگزین را از دیگر عیوب نظریه وی می‌داند. در نقد نظریات تکاملی مکتب مدرنیزاسیون، اداس به بطلان عقیده نظریه پردازان این مکتب که ورود اروپاییان به دیگر نقاط دنیا را راهی برای به پیش راندن مستعمرات به سمت پیشرفت و صنعتی شدن به عنوان یک فرآیند جهانی می‌دانند، اشاره می‌کند. از نظر اداس ورود اروپاییان به مستعمرات باعث ایجاد ضایعات ویرانگری شده است، که از آن جمله می‌توان به تاثیر ویرانگر اشاعه گیاهان، حیوانات و بیماری‌های اروپاییان بر مناطق مستعمره اشاره کرد. اداس معتقد است که تلاش اروپاییان برای استخراج منابع در مستعمرات به نابودی محیط زیست ختم شده است. همچنین، در

اشاره به ابعاد فرهنگی مطالعات امپریالیسم، وی سیاست «خلق سنتها» توسط استعمارگران در جوامع مستعمراتی را مورد بحث قرار می‌دهد. به گفته وی، مدیران استعماری در مقابله با حرکت‌های ناسیونالیستی ضد استعماری به بازسازی و تحکیم سنت‌هایی پرداختند که امکان بهره‌گیری آنان از قدرتهای محلی برای ادامه سلطه استعماری‌شان را فراهم می‌آورد. بنابراین، آن‌گونه نهادها و رسوم سنتی که تحقق چنین امری را ممکن می‌ساختند توسط استعمارگران احیا می‌شدند.

دکتر عباس منوچهری

گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و مطالعات فرهنگی

موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و مطالعات فرهنگی